

مامان لبخندی زد
و همین طور که
داشت چادرش را
تأمی کرد گفت:

اشکال نداره، نوبت بعد
یادت باشه اول پرسسی که
کیه و بعد هم...



حرف مامان هنوز تمام نشده بود که صدای زنگ تلفن
بلند شد. بردیا دوید و تلفن را برای مادرش آورد.

مامان که نمازش تمام شد، بردیا دوید کنار
سجاده مامان و داستان را تعریف کرد. اولین
سوالی که مامان ازش پرسید این بود که ...

خب پرسیدی کی بود؟

نه، یادم رفت بیرسم.



مامان که تلفن را قطع کرد، گفت...

خب همون آقا بود. از فروشگاهای
بود که ازشون تشک خریده ایم.
می خواست ببینه خونه هستیم
تشک رو بفرسته یا نه...

پای تلفن قبل از جواب دادن به هر
سوالی، اول پرسش شما و اگر من
نمی تونستم صحبت کنم، خیلی راحت
بگو باهاشون تماس می گیرم.

حتما یادم می مونه.



راستی بچه ها شما می دانید وقتی کسی که از نزدیک او را نمی شناسیم، تلفن می زند، به کدام سوالاتش نباید جواب بدهیم؟